

درسهایی از انتخابات سال 2004 آمریکا

مرتضی محیط - نیویورک

سناتور هولینگ در این مصاحبه تا آنجا پیش رفت که به این واقعیت تکان دهنده اذعان کرد که بسیاری از لویج کنگره آمریکا مستقیماً توسط دلالان (Lobbyists) و وکلای مدافع انحصارات نوشته میشوند و نمایندگان کنگره که مرهون آنها هستند باید این لویج را به تصویب رسانند

از آنجا که انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و سیستم "دو حزبی" آن نه تنها توسط هیئت حاکمه آمریکا و بلندگوهای قدرتمندش بلکه به وسیله ی بخش وسیعی از روشنفکران "جهان سوم" به عنوان قله ی تمدن، اوج تکامل جامعه بشری و نمونه ی دمکراسی واقعی پذیرفته شده و در این راه مقادیر فراوانی خاک به چشم مردم جهان پاشانده شده اما برای یک ناظر خارجی که این نمایش را سالهای سال از نزدیک مشاهده کرده است پذیرش این ادعا هم تعجب انگیز و هم تائراًور است، بی مناسبت نیست که پیش از ارزیابی انتخابات اخیر ریاست جمهوری، بخش هایی از مقاله ای را که 12 سال پیش به مناسبت انتخابات سال 1992- انتخاباتی که بیل کلینتون را به کاخ سفید فرستاد - نوشته ام به عنوان مقدمه در اینجا نقل کنم و پس از آن به درسهایی تازه ای که از انتخابات سالهای 2000 و 2004 میشود یاد گرفت پردازم.

"در آمریکا هر چهار سال یک بار به مناسبت انتخابات ریاست جمهوری نمایش بزرگی برپا میشود که در آن صدها میلیون دلار خرج میشود، صدها نطق پر طمطراق ایراد میشود، دهها هزار بادکنک به هوا میرود و هزاران آهنگ وطن پرستانه در حال تکان دادن پرچم آمریکا خوانده میشود. میلیونها آمریکایی این نمایش را نظاره میکنند؛ بعضی تحت تاثیر آن قرار میگیرند بعضی دیگر بی تفاوت به آن نگاه میکنند، برخی نیز با شک و تردید و خشم به آن مینگرند. . . . در این نوشته سعی خواهد شد به همراه "اکثریت خاموش" آمریکا سری به پشت پرده این نمایش بزرگ بزنیم و واقعیات را قدری به دور از نطقهای انتخاباتی و بالن ها و بادکنک های رنگارنگ مشاهده کنیم. برای چنین کاری لازم است ابتدا اشاره ای مختصر به بنیانهایی کنیم که نظام سیاسی حاکم بر آمریکا روی آن پایه گذاری شده است.

میدانیم که بنیانگذاران جمهوری آمریکا یعنی نویسندگان اعلامیه استقلال (1776) و قانون اساسی (1787)، از نظر فلسفه سیاسی و دیدگاه اجتماعی سخت تحت تاثیر جان لاک (John Locke) پدر فلسفه لیبرالیسم غرب بوده اند. این نظریه پرداز قرن 17 انگلیس که خود از طریق رباخوری، تجارت برده، تجارت حریر و زمینداری، ثروت و مکنت کلانی در قاره جدید به هم زده بود، از سهامداران اولیه بانک انگلیس و در عین حال تدوین کننده قانون اساسی ایالت کارولینا در سال 1660 بود⁽¹⁾ مطابق قانون اساسی فوق اشرافیتی مرکب از 8 بارون ثروتمند، هم صاحب 40 درصد از زمینهای حاصل خیز کارولینا میشدند و هم بر آن

ایالت حاکمیت پیدا میکردند. در فلسفه سیاسی جان لاک از وجود دولت، حقوق سیاسی "مردم" و قانون به شدت حمایت میشود اما نابرابری های مالکیت، ثروت و سرمایه نادیده گرفته شده و حل مسئله این نابرابری های اجتماعی به دست قانون سپرده میشود بی آنکه گفته شود که این قوانین و این حقوق سیاسی توسط کدام بخش از جامعه - که در يك سوي آن اقلیتی کوچک از صاحبان ثروت و سرمایه و در سوي دیگر اکثریتی بزرگ از ناداران قرار گرفته - نوشته شده و به مرحله اجرا درمیآید. (2) و یا در جامعه ای که در آن تمام اهرمهای قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تبلیغاتی و دستگاههای سرکوب زیر سلطه آن اقلیت است چگونه "تمام مردم" میتوانند در برابر آن قوانین برابر و دارای حقوق مساوی باشند. به قول یکی از اعضای پارلمان انگلیس "موقعی که جان لاک در نوشته هایش صحبت از "مردم" میکرد منظورش نه توده مردم بلکه طبقه متوسط، صاحبان صنایع، تجار و نجبای مناطق روستایی بود." (3)

با فرا رسیدن سالهای دهه ی 1760، طبقه ثروتمندی که کولونی های انگلیسی را زیر مهار و کنترل خود داشتند، 150 سال تجربه را پشت سر گذاشته و شگردهای فراوانی برای حاکمیت بر این سرزمین فرا گرفته بودند. این طبقه ثروتمند در عین حال که بیم و هراس هایی در دل داشتند اما راههای مقابله با آن را نیز فرا گرفته بودند. فلسفه لیبرالیسم جان لاک تطابق تقریباً کاملی با خواستها و منافع اصلی این طبقه داشت و بنابر این پیاده کردن این نظرات به عنوان بهترین نسخه برای علاج آن بیم و هراس ها کاملاً طبیعی بود.

بنیانگذاران جمهوری ایالات متحده پس از استقرار در 13 ایالت اولیه در شرق آمریکا میبایست چند مسئله اساسی را برای تضمین تسلط خود بر سرزمین جدید حل کنند که در راس آنها سه مسئله قرار داشت:

1- تسخیر بقیه سرزمین آمریکا به قیمت نابودی بقایای بومیان این سرزمین که از کشتارهای دسته جمعی قبل از آن جان سالم به در برده بودند - چرا که دولت انگلیس مطابق معاهده 1763 به بومیان قول داده بود که بقیه سرزمین آمریکا از کوههای آپالاجی به آن طرف را در دست آنها به عنوان مالکین اصلی اش باقی خواهد گذاشت.

2- به شورش و طغیان بردگان سیاه پوست و اجیران سفیدپوست که ابعاد وسیعی به خود گرفته بود و به همکاری و همدلی که میان آن دو از يك سو و بومیان از سوي دیگر دیده میشد میبایست پایان داده میشد.

3- این طبقه می بایست از قید و بندهای بقایای فنودالیسم اروپا و از کلیسا و تاج و تخت انگلستان رها میشد تا با آزادی کامل ثروتها و سرمایه های خود را مستقل رشد دهد. استقلال از انگلستان، دامن زدن به روحیه میهن پرستی نسبت به وطن جدید و دامن زدن به احساسات نژادپرستی سفیدپوستان، حلال مشکلات سه گانه فوق بود و اکنون طبقه جدید کولونی نشین هم تجربه کافی برای حکومت کردن را در آستین داشت و هم فلسفه جدید جان لاک را.

تحقیقات عظیم چارلز برد (Ch. Beard) درباره 55 نفر امضاکنندگان قانون اساسی آمریکا نشان میدهد که اینان تقریباً همگی برده دار و ثروتمند، بعضی تاجر، بعضی وکیل دادگستری و پزشک و برخی دیگر رباخوار و از زمینداران بزرگ زمان خود بوده اند. 69 درصد از آنان مقامات بالایی در دستگاه استعماری انگلیس داشته اند. (4)

طرز تفکر و فلسفه سیاسی این قشر حاکمان جدید ارتباط تنگاتنگی با مکان و امتیازات اجتماعی آنها داشت: جرج واشنگتن اولین رئیس جمهور آمریکا و ثروتمندترین مرد آمریکایی زمان خود بود که شخصاً صاحب 216 برده بود. مطابق آمار آن روز خرج نگهداری هر برده 12 دلار در سال و درآمد سالانه از هر برده 257 دلار بود! (5) بی جهت

نیست که او فلسفه سیاسی خود را چنین بیان میکند: "شاید ما در موقع تشکیل کنفدراسیون خود، نسبت به طبیعت بشر بیش از حد خوشبین بوده ایم. تجربه نشان داده است که انسانها بدون کاربرد زور دست به اتخاذ تصمیمات و اجرای اموری که دربرگیرنده بالاترین منافع آنهاست نمیزنند." (6) جان آدامز دومین رئیس جمهور آمریکا که وکیل دادگستری و جزو ثروتمندان و صاحب امتیازات زمان خود بود قربانیان کشتار معروف بوستون به دست انگلیس ها را "مشتی بچه های بی سر و پا و سیاه پوستان و رنگین پوستان و عوامان خودسر" نامید. (7) توماس جفرسون سومین رئیس جمهور آمریکا از ثروتمندترین مردان آن روز و صاحب 185 برده بود که 25 نفر آنها در منزل او خدمت میکردند. الکساندر هامیلتون از افراد برجسته بنیانگذار، دوست نزدیک جورج واشنگتن و اولین وزیر خزانه داری آمریکا دید فلسفی خود را راجع به مردم چنین بیان میکند: "تمام جوامع به یک اقلیت و یک اکثریت تقسیم میشوند. گروه اقلیت ثروتمندان و پاکزادگان هستند. گروه اکثریت نیز توده های مردم اند. گفته میشود که صدای اکثریت صدای خداست. چنین شعاری علیرغم اینکه وسیعاً تکرار شده و مورد قبول قرار گرفته، واقعیت ندارد. توده های مردم سرکش و دمدمی مزاج اند و به ندرت قضاوت درست میکنند. بنابر این حق حکومت کردن به طور مشخص و دائمی باید به بخش اول جامعه داده شود." (8)

اما شاید هیچ یک از بنیانگذاران و امضاکنندگان قانون اساسی آمریکا فلسفه سیاسی خود را آشکارتر از جان جی (J.Jay) یعنی اولین رئیس دیوان عالی کشور ایالات متحده بیان نکرده باشد. او عقیده داشت که طبقات بالایی جامعه افرادی برگزیده و بهتر از طبقات پایین جامعه اند. او میگوید: "آنان که صاحبان اصلی کشورند باید بر آن کشور نیز حکومت کنند." (9) صاحبان اصلی کشور در زمان جان جی اقلیت کوچکی بودند که فقط 1 درصد بالایی خانواده های ماساچوست را تشکیل میدادند اما 44 درصد از ثروت آن ایالت در تصاحب آنها بود. مطابق تحقیقات اریک فونر (E.Foner) استاد تاریخ دانشگاه کلمبیا، بنیانگذاران جمهوری آمریکا، معتقد به "ذات فسادپذیر و سودجوی بشر که احساسات و نه تعقل بر آن حاکم است" بودند و بر پایه چنین اعتقادی بود که از نظر آنها "دموکراسی واقعی یعنی دادن حق تعیین سرنوشت مردم به خودشان امری ناشدنی به نظر میرسد و منظور آنها از دموکراسی عبارت از تعیین سرنوشت اکثریت "فسادپذیر" توسط اقلیتی است که ذاتشان فسادناپذیر است!" (10) بی جهت نیست که تحقیقات وسیع سالهای اخیر درباره ریشه های قانون اساسی آمریکا نشان میدهد که از نظر نویسندگان این سند، موقعی که صحبت از "ما مردم" (We The People) میشود، منظور اقلیت صاحب ثروت و قدرت مردان سفیدپوست طبقه متوسط و بالایی انگلوساکسونی بود که می بایست از یک سو آزاد از تاج و تخت و کلیسای انگلیس و دیگر قید و بندهای فئودالی اروپا و از سوی دیگر آزاد از اکثریت مردم (زنان، بومیان، آفریقایی تبارها و احیران و بی چیزان سفیدپوست) به تجمع ثروت و سرمایه بپردازند. قانون اساسی آمریکا تبلور چنین "آزادی" ها و چنین "دموکراسی" است.

گرچه زنان آمریکا پس از جنگ اول جهانی و آفریقایی تبارها و بومیان تازه پس از سال 1965 به دنبال مبارزات عظیم زنان در سراسر جهان و اوج گیری مبارزه سیاهان برای رفع تبعیض نژادی و به دست آوردن حقوق اولیه مدنی، حق رای دادن به دست آوردند اما به جرأت میتوان گفت، اکنون پس از گذشت بیش از 200 سال از نوشتن قانون اساسی هنوز هم "صاحبان اصلی کشور حاکمان اصلی این کشورند" منتها اکنون از نظام دو حزبی و ماشین حزبی برای تداوم و تحکیم تسلط خود و مشروع جلوه دادن این نظام استفاده میکنند. حال پس از این مقدمه به چند و چون انتخابات اخیر ریاست جمهوری آمریکا میپردازیم.

برای پی بردن به محتوای واقعی دموکراسی آمریکا باید ماهیت واقعی انتخابات ریاست جمهوری این کشور را شناخت. یادآوری این نکته لازم است که در نظام سیاسی ایالات متحده، رئیس جمهور از قدرت سیاسی استثنایی برخوردار است.

چرا که نه تنها طبق قانون اساسی در تعیین 6000 نفر مهره های اصلی دولتی که بدنه اصلی یکی از بزرگترین بوروکراسی (دیوانسالاری) های جهان را تشکیل میدهد نقش تعیین کننده دارد بلکه میتواند بسیاری از لوایح تصویب شده توسط قوه مقننه (کنگره) را وتو کند و حق انتخاب مهره های اصلی قوه قضائیه (دیوان عالی کشور و دیگر قضات عالیرتبه) نیز به عهده اوست. به سخن دیگر در نظام سیاسی آمریکا قوه اجرائیه در میان سه قوه اصلی حکومتی قدرتمندترین بخش و رئیس جمهور مهره اصلی آن است و نقشی تعیین کننده در سیاستهای داخلی و بویژه خارجی دارد.

رئیس جمهور آمریکا چگونه انتخاب میشود؟

1- تعیین کاندیدای ریاست جمهوری: سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری لافل در یک قرن اخیر توسط دو حزب جمهوریخواه و دموکرات تعیین شده است - خواهیم دید که با رویدادهای دراماتیک سالهای اخیر، آمریکا عملاً به سوی سیستم تک حزبی پیش میرود.

در تاریخ آمریکا - برخلاف بسیاری دیگر از کشورهای پیشرفته صنعتی - جز این دو حزب عملاً هیچ حزب دیگری توان عرض اندام نداشته است و این دو حزب نیز با گردش به راست شدید حزب دموکرات از دهه ی 1980 به این سو اساساً منافع انحصارات آمریکا و بازار مالی نیویورک را نمایندگی میکند و تنها تفاوت آنها، اختلاف بر سر شیوه مدیریت منافع و خواستهای سهامداران اصلی این انحصارات یعنی اداره ثروتها و سرمایه های "صاحبان اصلی این کشور" است.

رهبران، گردانندگان و فعالان سطح بالایی این دو حزب ارتباط تنگاتنگی با مدیران انحصارات و افراد ثروتمند و پرنفوذ در سطح محلی، ایالتی و کشوری دارند. شرکت مردم در گرداندن ماشین حزبی جمهوریخواه و دموکرات ناچیز است و به طور کلی با آنکه مردم ناچارند به یکی از کاندیداهای این دو حزب رای دهند اما خود در تعیین سیاستهای این دو حزب نقش چندانی ندارند و تعیین این سیاستها به دست عده ی کوچکی از سیاستمداران و آنهایی سپرده میشود که رابطه ی نزدیکی با مراکز ثروت و قدرت دارند. کاندید ریاست جمهوری در بالاترین سطوح و توسط این سیاستمداران تعیین میشود و سپس به مردم آمریکا "عرضه" میشود.

2- مخارج انتخابات

مخارج انتخابات در آمریکا چنان ابعادی دارد که برای دیگر کشورهای پیشرفته صنعتی تصورناپذیر است و هر سال هم ابعاد تصورناپذیرتری به خود میگیرد. تعیین میزان دقیق مخارج انتخابات تقریباً غیرممکن است چرا که بسیاری از اقلام آن یا نهفته در بودجه های رسمی و غیررسمی دولتی در سطح فدرال، ایالتی و ولایتی است و یا به صورت مخارج "متفرقه" شرکتهای بزرگ و کوچک پنهان است و کاملاً مخفی میماند. بدین ترتیب برای تخمین تقریبی این مخارج باید به گفته ها و نوشته های منعکس شده در دستگاههای ارتباط جمعی خودشان تکیه کرد.

راس پرو یکی از کاندیداهای سه گانه ریاست جمهوری سال 1992، با آنکه دیر وارد مبارزه انتخاباتی شد و پس از چند ماه خود را کنار کشید، به گفته ی خودش و دیگر منابع، نزدیک به 100 میلیون دلار صرف فعالیت‌های انتخاباتی خود کرد. هزینه مبارزات انتخاباتی کلینتون در آن سال نزدیک به 200 میلیون دلار تخمین زده شده است در حالی که تعیین مخارج انتخاباتی جرج بوش اول تقریباً غیرممکن بود چرا که او علاوه بر مخارج ظاهری از کلیه وسایل و امکانات دولتی برای مبارزات انتخاباتی خود استفاده کرد. در مجموع مخارج انتخاباتی ریاست جمهوری و کاندیداهای کنگره و غیره در سال 1992، یک میلیارد دلار تخمین زده شده است. این مخارج در انتخابات سال 2000 به سه میلیارد دلار رسید و در سال 2004 به 4 میلیارد دلار تخمین زده شد!

به راستی چرا انتخابات در آمریکا نیاز به چنین مخارج هنگفتی دارد؟ آشکار است که چون: الف: کاندیداهای تعیین شده از طرف دو حزب چنان جدا از مردم و برای آنان بیگانه و ناشناخته اند که فقط با صرف هزینه ای عظیم از طریق دستگاه‌های تبلیغاتی باید به مردم "شناسانده" شده یا به عبارت دیگر چون هر کالای دیگر به آنان "عرضه" شود.

ب: از آنجا که کاندیداهای مربوطه، کاندید مردم نبوده و توسط ماشین حزبی تعیین میشوند بنابر این خود مردم در شناساندن آنها تقریباً نقشی نداشته و وظیفه اساسی به دستگاه‌های ارتباط جمعی سپرده میشود و مردم نقشی منفعل و نظاره گر پیدا میکنند. از این رو داشتن توان مالی در انتخاب شدن نقش اساسی و تعیین کننده پیدا میکند.

اثرات منفی و ضد مردمی چنین سیستمی را آشکارا در این واقعیت میتوان دید که کاندیداهای شناخته شده ای که به مدت چندین دهه در راه منافع مردم - و در تقابل با انحصارات بزرگ - فعالیت کرده و در سطح کشور به خاطر خدماتشان محبوب مردم اند، افرادی چون رالف نادر (R. Nader) کاندیدای حزب سبز در سال 2000 و کاندید مستقل در سال 2004 اصولاً فرصت پیدا نمیکنند چون کاندیداهای حزب جمهوریخواه و دمکرات نظرات خود را به گوش و چشم مردم آمریکا برسانند، چرا که توان مالی لازم را ندارند. داشتن توان مالی نیز مستلزم دفاع از منافع انحصارات است و نه مردم. نه تنها آن بلکه در بحث و جدلهای تبلیغاتی و پر سر و صدای میان کاندیداهای دو حزب که در چند هفته ی قبل از انتخابات صورت میگیرد و تنها فرصتی است که دهها میلیون نفر از مردم آمریکا از طریق تلویزیون این بحث و جدلها را تماشا میکنند در سال 2000 به رالف نادر نه تنها اجازه شرکت ندادند بلکه از ورود او به سالن برگزاری این بحث و جدلها جلوگیری کردند. در سال 2004 حزب دمکرات تا آنجا پیش رفت که قویا از او خواست خود را از مبارزات انتخاباتی بیرون کشد. احزاب سبز، آزادیخواه (Libertarian) و احزاب سوسیالیست که هر یک کاندیدای خود را دارند به دلیل نداشتن توان مالی برای تبلیغات گسترده، اصولاً در سطح کشور ناشناخته میمانند.

لازم به تذکر است که دستگاه‌های ارتباط جمعی قدرتمند آمریکا در دست تعداد انگشت شماری انحصارات غول آسا متمرکز شده اند که سرنوشت انتخابات آمریکا عملاً توسط آنها تعیین میشود. تلویزیونهای آمریکا در انحصار 5 شرکت غول آسای فراملیتی یعنی جنرال الکتریک (NBC)، والت دیسنی (ABC)، وایاکوم (CBS)، تایم - وارنر - A.O.L. (CNN) و امپراتوری خبری روبرت مرداخ (FOX) است. رادیوهای آمریکا نیز در دست دو شرکت غول آسای کلیر چانل (Clear Chanel) و سینکلر (Sinclair) متمرکز اند. رابطه ی تنگاتنگ و جدایی ناپذیر این شبکه های رادیو تلویزیونی با انحصارات و شرکت‌های آمریکایی (به دلیل آنکه منبع درآمد آنها از طریق تبلیغات تجارتي برای این شرکتهاست) بر همگان آشکار است.

3- نقش دستگاه‌های ارتباط جمعی

بدین ترتیب وقتی که دستگاه‌های ارتباط جمعی و انحصارات بزرگ آمریکا برای انتخاب کاندیدایی بسیج میشوند در واقع هیچکس در برابر آن کاندید توان مقاومت نخواهد داشت. به طور مثال در میان کاندیداهای حزب دمکرات در سال 2004 افراد سرشناس، شناخته شده در سطح کشور و محبوبی چون دنیس کوسی نیچ و دکتر هاوارد دین وجود داشتند که اولی نماینده ترقیخواه کنگره آمریکا و دومی استاندار ایالت ورمونت است و هر دو در مبارزات انتخاباتی دور اول حزب دمکرات توانستند از طریق بسیج صدها هزار فعال انتخاباتی جوان، میلیون‌ها دلار از مردم عادی پول جمع آوری کنند و دست به تبلیغات وسیع برای کاندیداتوری خود زنند اما چون این دو از ابتدا به مخالفت با حمله آمریکا به عراق برخاسته بودند، دستگاه‌های ارتباط جمعی از اواسط مبارزات انتخاباتی یا آنها را منزوی کردند و یا دست به تبلیغ علیه آنها زدند و بالاخره توانستند آنها را از صحنه به در کنند. تردیدی نیست که ماشین حزبی دموکراتها نیز در منزوی کردن این دو و حمایت از "بی خطرترین" کاندید حزب یعنی جان کری نقش داشت اما به نظر میرسد که نقش دستگاه‌های ارتباط جمعی در خدشه دار کردن چهره آنها با استفاده از اشتباهات کوچک شان نقش تعیین کننده داشت.

حمایت بی چون و چرای دستگاه‌های ارتباط جمعی از جورج بوش - با وجود مخالفت اکثریت مردم آمریکا از سیاست‌های داخلی و خارجی او - چنان آشکار بود که خود تبدیل به عاملی برای بالا بردن آگاهی مردم آمریکا و جهان در مورد "دمکراتیک" بودن انتخابات آمریکا و "بی طرفی" دستگاه‌های ارتباط جمعی این کشور شد. نقش سهمگین، تعیین کننده و نابودگر دستگاه‌های ارتباط جمعی آمریکا در ایجاد ذهنیت مردم، آماده کردن آنها برای پذیرفتن سیاست‌های تجاوزگر دولت بوش در سراسر جهان، تعیین اولویت‌ها و دستور کار سیاست دولت - چه در سطح محلی، چه کشوری و جهانی - چنان است که اکنون ادبیات وسیعی در این مورد میتوان در کتابخانه‌ها یافت. نقش انحصارات غول آسای ارتباط جمعی و پیوند آنها با دیگر انحصارات عظیم - بویژه انحصارات نفتی، اسلحه سازی، شرکتهای دارویی، تولیدکنندگان وسایل ارتباط جمعی راه دور و بانکها - چنان است که بسیاری از مردم آمریکا فکر میکنند راه گریزی از تار عنکبوت این انحصارات نیست.

سناتور هولینگ (Hollings) نماینده خیلی قدیمی و دست راستی از کنگره جنوب آمریکا که اکنون در سن 86 سالگی در حال بازنشستگی است در مصاحبه اخیر (12 دسامبر 2004) خود با مایک والاس خبرنگار برنامه "60 دقیقه" تلویزیون سی. بی. اس اعترافات تکان دهنده‌ای درباره رابطه تنگاتنگ سناتورهای آمریکایی با انحصارات آمریکایی کرد که حاوی درسهایی بسیار پر اهمیتی است. او اقرار کرد که فقط ورود به مبارزه انتخاباتی برای نمایندگی کنگره آمریکا (نه ریاست جمهوری) لاف‌نیز به 8 تا 10 میلیون دلار پول دارد. او اضافه کرد که تنها کسانی میتوانند چنین مبالغی را تهیه کنند که مورد حمایت شرکتهای و انحصارات آمریکایی یا ثروتمندان محلی و یا افراد پرنفوذ وابسته به آنها باشند. به اقرار او هنگامی که کاندیدی چنین پول کلانی از چنین منابعی دریافت کند لاجرم اگر انتخاب شود باید پاسخگویی منافع آنها باشد و نه کارگران و زحمتکشان و مردم عادی. سناتور هولینگ در این مصاحبه تا آنجا پیش رفت که به این واقعیت تکان دهنده اذعان کرد که بسیاری از لویچ کنگره آمریکا مستقیماً توسط دلالان (Lobbyists) و وکلای مدافع انحصارات نوشته میشوند و نمایندگان کنگره که مرهون آنها هستند باید این لویچ را به تصویب رسانند.

4- پیچیدگی‌ها و موانع شرکت در انتخابات

در آمریکا برخلاف اکثریت قریب به اتفاق کشورهای پیشرفته صنعتی دولت نه تنها به نام نویسی مردم برای شرکت در انتخابات کمک نمی‌کند بلکه به طور غیرمستقیم به دلسردی آنها نسبت به رای دادن کمک می‌کند. در این زمینه لاف‌ل دو عامل را میتوان نام برد. اول آنکه اوراق نام نویسی شرکت در انتخابات برای واجدان شرایط فرستاده نمیشود بلکه رای دهندگان باید خود به دنبال آن بروند. طبیعتاً کارگران و زحمتکشان و افراد کمتر تحصیل کرده که نه فرصت لازم برای این کار را دارند و نه انگیزه قوی برای شرکت در انتخابات (به دلایل فراوان)، امکان مراجعه شان برای نام نویسی کمتر خواهد شد. دوم آنکه روز رای گیری که نخستین سه شنبه ماه نوامبر است روز غیرتعطیلی است. این هم مانعی بر سر راه شرکت بسیاری از کارگران شاغل به وجود می‌آورد. در حالی که در اکثریت بزرگ کشورهای دیگر روز انتخابات یا آخر هفته است یا در روز تعطیل.

موانع و مشکلات ایجاد شده بر سر راه رای دهندگان اما به هیچ رو به اینجا ختم نمیشود. اکنون آشکار شده است که در مناطق فقیرنشین و کارگرنشین شهرها نه تنها شمار مکانهای رای گیری کمتر از نقاط دیگر است بلکه ماشین های شمارش آراء نیز اغلب کهنه، از کار افتاده و یا دچار نقص و کمبود است. علاوه بر آن، چه در انتخابات سال 2000 و چه امسال موارد متعددی از ارباب، فریب و تهدید رای دهندگان رنگین پوست و فقیری که اکثریت به دموکراتها رای میدهند دیده شده است. پس از انتخابات رسوای سال 2000 این مشکلات موجب اعتراض نمایندگان افریقایی تبار کنگره آمریکا شد.

همه ی این موانع طی سالها موجب آن گردیده است که درصد شرکت کنندگان در انتخابات آمریکا نه تنها از همه ی کشورهای صنعتی پیشرفته بلکه از بسیاری کشورهای "جهان سوم" هم کمتر باشد و در 40 سال اخیر بی وقفه رو به کاهش رود. آمار زیر نشان دهنده ی این واقعیت است:

درصد شرکت کننده سال	سال
63 درصد	1960
62 درصد	1964
61 درصد	1968
55 درصد	1972
54 درصد	1976
53 درصد	1980
53 درصد	1984
50 درصد	1988
54 درصد	1992

منبع: نیویورک تایمز 5 نوامبر 1992

5- تقلب آشکار

اما آنچه انتخابات سالهای 2000 و 2004 را از انتخابات دوره های قبل جدا میکند این است که اکنون هیئت حاکمه آمریکا ناچار است برای فرستادن کاندیدای راست افراطی حزب جمهوریخواه به کاخ سفید دست به تقلب آشکار و گسترده زند. واضح است که این تقلبات از سالهای پیش وجود داشته اند اما در سال 2000 چنان گستردگی پیدا کردند که کوس رسوایی آن در همه جا پیچید. پیش از پرداختن به نوع تقلبات، لازم است جنبه ی دیگری از شیوه انتخاب رئیس جمهور آمریکا شکافته شود تا ماهیت غیردمکراتیک آن آشکارتر گردد: رای

دهندگان آمریکایی روز دوم نوامبر هر چهار سال به کاندید ریاست جمهوری و معاونش مستقیماً رای میدهند بلکه به نمایندگان مجلس برگزیننده (Electoral College) رای میدهند - تعداد نمایندگان این مجلس مساوی کل نمایندگان کنگره - سنا و مجلس نمایندگان - است یعنی 539 نفر خواهد بود. بنابر این هر کاندیدی توانست رای لااقل 270 نفر از نمایندگان این مجلس را - که در ماه دسامبر همان سال در واشنگتن گردهم آمده و رئیس جمهور و معاونش را انتخاب میکند - بیاورد، رئیس جمهور آمریکا میشود. رای دهندگان هر ایالت بر حسب آنکه دمکرات یا جمهوریخواه باشند میتوانند به تعداد نمایندگانی که آن ایالت در سنا و مجلس نمایندگان دارد، نماینده برگزیننده (Electors) از حزب خود انتخاب کنند. این نمایندگان برگزیننده قبلاً در کنگره (کنوانسیون) حزب مربوطه تعیین میشوند. تعداد نمایندگان ایالات مختلف آمریکا بسیار متفاوت است. مثلاً کالیفرنیا بیش از 50 نماینده در کنگره دارد در حالی که ایالت کوچک و دور افتاده ای میتواند 6 یا 7 نماینده داشته باشد. بدین ترتیب آنچه تعیین کننده انتخابات رئیس جمهوری است نه اکثریت آراء مردم (Popular Vote) بلکه داشتن اکثریت در مجلس برگزیننده (Electoral Vote) خواهد بود. از این رو هر يك از دو حزب در درجه اول کوشش میکنند مبارزات انتخاباتی خود را طوری تنظیم کنند که رای اکثریت مجلس برگزیننده را نصیب خود کنند. این مسئله میتواند مشکلاتی از نوع مشکل ایالت فلوریدا در سال 2000 و مشکل ایالت اهایو در سال 2004 را به وجود آورد. در سال 2000 با آنکه ال گور رای اکثریت مردم آمریکا را داشته اما جورج دبلیو بوش برنده شد. چرا؟ چون آراء ایالت فلوریدا تعیین میکرد که 29 نماینده برگزیننده آن ایالت نصیب کدام کاندید خواهد شد. حزب جمهوریخواه با تقلب گسترده و کمک دیوان عالی کشور انتخابات فلوریدا را به نفع خود تمام کرد و در نتیجه توانست رای 270 نماینده (Electors) را نصیب خود کند و جورج دبلیو بوش را رئیس جمهور آمریکا کند. در سال 2004، به عکس، جرج دبلیو بوش اکثریت آرا را نصیب خود کرد اما اگر جان کری در ایالت اهایو اکثریت میآورد میتوانست رای 270 نماینده Elector را داشته باشد و به کاخ سفید راه یابد اما حزب جمهوریخواه باز هم با تقلب گسترده در آن ایالت جورج دبلیو بوش را برنده اعلام کرد.

حال که این عامل نسبتاً پیچیده و غیردمکراتیک در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا را شرح دادیم، ببینیم تقلبات آشکار چگونه صورت میگیرد. باید یادآور شد که سیستم رای گیری و شمارش آرا در آمریکا برخلاف دیگر کشورهای پیشرفته، در ایالات و مناطق مختلف يك دست نیست بلکه با روشهای جور و اجور و گاه پیچیده صورت میگیرد. جالب اینجاست که گرچه مخارج انتخابات امسال 4 میلیارد دلار بوده است، تخمین زده میشود که چنین سیستم رای گیری پیچیده و مشکل آفرینی با مخارجی کمتر از يك میلیارد دلار میتواند به سیستم مدرن و ساده ای (لااقل چون برزیل و ونزوئلا) تغییر داده شود. در حالی که سیستم رای گیری کنونی امکان تقلب را بسیار آسان تر میکند.

و اما برخی از این تقلبات شناخته شده کدامند؟

الف: بیش از يك سوم از رای گیریها توسط ماشین های الکترونیک انجام میشود. نرم افزار (Software) این ماشینها اکثراً توسط دو شرکت معروف تولید میشود که صاحبان آنها نه تنها از طرفداران سرسخت حزب جمهوریخواه و شخص جرج بوش اند بلکه علناً اعلام کرده اند که اصرار دارند او انتخاب شود. تمام تلاشهای مردم، نهادهای مردمی و برخی اعضای کنگره برای راضی کردن این شرکتها به دادن مدرک کتبی (Paper trail) به رای دهنده مبنی بر اینکه رای او به حساب کدام کاندید رفته است با شکست روبرو شده. در حالی که برقراری چنین

سیستمی کاملاً امکان پذیر و ساده است. اکنون بدون هیچ تردیدی آشکار شده است که با دست بردن در نرم افزار این ماشینها میتوان در شمارش آرا به نفع این یا آن کاندید دست برد. ب: هم در انتخابات سال 2000 و هم 2004، صدها هزار از آرا مردم به بهانه های مختلف به دور ریخته شد، از جمله رای های موقت (Provisional) و رایهای غائبین (absentee ballots). رای موقت مربوط به کسانی است که به دلیل مشکل در رای دادن یا معلوم نبودن مکان معین، رای اش بلافاصله به حساب نمیآید تا تکلیف آن بعداً معلوم شود. و رای غائبین مربوط به افراد ساکن خارج و یا بیرون حوزه رای دادن است. این دور ریختن ها بیشتر در مناطق فقیرنشین صورت میگیرد.

ج: محروم کردن صدها هزار نفر از رای دهندگان رنگین پوست به بهانه ی دروغین داشتن سابقه جنایی و دیگر بهانه ها. تقلبات گسترده از این دست توسط روزنامه نگار و پژوهشگر بنگاه سخن پراکنی بی. بی. سی گرگ پالاست (G.Palaste) در کتابش زیر عنوان "بهترین دمکراسی که با پول میشود خرید" آمده است. این خبرنگار انتخابات سال 2000 و 2004 را به دقت مطالعه کرده و کتاب او بر پایه این مطالعات نوشته شده است.

حال سؤال این است که اگر هیئت حاکمه چنان اهرم های قدرتمندی در دست دارد که سالهای سال است نمایندگان خود را به کاخ سفید، کنگره آمریکا و کرسی های قضاوت میفرستد و در عین حال توانسته است نقاب دمکراسی بر چهره زند و نه تنها بخش وسیعی از مردم آمریکا بلکه روشنفکران "جهان سوم" را نیز فریب دهد، چگونه است که در سالهای اخیر نقاب از چهره برداشته و ناچار است دست به چنین تقلباتی بزند و مشروعیت سیاسی خود را زیر سؤال برد؟ این سؤال در رابطه با زیر پا گذاشتن قراردادها و قوانین بین المللی، میثاق های سازمان ملل و قانون اساسی آمریکا توسط محافظه کاران نو (Neocoon) حاکم نیز مطرح است.

پاسخ این پرسش در درجه اول این است که بحران ساختاری نظام سرمایه، هیئت حاکمه آمریکا را بر آن داشته است که برای سرکوب جنبش ترقی خواه کارگران و زحمتکشان در داخل و سلطه ی بلامنزاع بر جهان هر قیمتی را بپردازد تا به زعم خودش بتواند بر این بحران فائق آید. تجربه چهار سال گذشته اما نشان داده است که این سیاستها نظام سرمایه را در بحرانی عمیق تر فرو برده و چهره واقعی آن را به صدها میلیون انسان نشان داده و مشروعیت دولت و نظام حاکم بر آمریکا را کاملاً زیر سؤال برده است. و این قدمی بزرگ به پیش برای رهایی کل بشریت از این نظام است.

پانویس ها:

1- Howard Zinn: A Peoples History of the United States (Perenial 1980- p 47)

2- همانجا

3- همانجا صفحه 73

4- Jerry Fresia: Towards An American (Southend 1988-p25)

5- Howard Zinn p. 33

6- Charles Bird: An Economic Interpretation of the Constitution... (Mc Millan)

7- Howard Zinn: A Framers History of the U.S (Harper & Row p 67)

8- Max Ferrand: The Records of Federal Convention of 1787 (Yale-p 288)

9- Eric Foner: Tom Paine & Revolutionary America (Oxford- p 15)

